



فرمانده زرهی ارتش به نیروهایش گفت:

مثل او هر صد سال یکی پیدامی شود

لُر؛ همه هم مسلح بودند و عاشق انقلاب و امام. عبرت: ساواک از طرف شاه برای پیر و مراد و امام مردم، خط و نشان کشید که اگر فردا (سال ۴۲، صبح روز عاشورا) در مدرسه فیضیه بخواهید سخنرانی کنید با کماندوها به مدرسه می‌ریزیم و آن‌جا را به آتش می‌کشیم. او در جواب ساواک گفته بود: ما هم به کماندوهای خود دستور می‌دهیم که فرستادگان اعلیٰ حضرت را تأدیب نمایند!...

خبرنگاران خارجی را آورده بودند

نیروهای داوطلب ۳۰ - ۴۰ نفره بود، یکی از شب‌ها که در ستاد مشترک پادگان سنندج جمع بودیم سرهنگ صیاد شیرازی فهمید که آقا مصطفی در یاسوج و روستاهای آن دارای نفوذ معنوی است؛ به او گفت: خوبه به یاسوج برید شاید با آوردن نیروهای اون منطقه بتونیم از توان اون‌ها در نبردهای کوهستانی استفاده کنیم. فردا صبح راه افتاد با شکل و شمایل طلبگی، همان عمامه جمع و جور، قبا و عبای ساده و تر و تمیز. سه روز بعد برگشت با یک گردان از رزمنده‌های

روحانی رزمنده‌ای که طلبگی، بندگی و رزمندگی را با هم همراه کرد. متولد ۱۳۳۷ در اصفهان است. این سردار را مرد توسل می‌شناختند... از سرمایه‌های جنگ بود.

او مبارزه‌اش با نظام فاسد بود نه در نظام فاسد مثل بعضی که خود را انجمن حجّیه می‌دانستند. یاران او هم جریان را دیدند و قیام کردند، اقدام نمودند و بر بنیه الهی استوار بودند و مزد آن را گرفتند: شهادت.

بحران کردستان ادامه داشت و اعزام



از شدت تب، لرزش به بدن او افتاده بود، عراقی‌ها هم در سینه‌کش تپه‌ای که مصطفی مدافع آن بود زمین‌گیر شده بودند. وجب به وجب. اطراف تپه در آتش می‌سوخت. مصطفی به بچه‌های باقی مانده می‌گوید: شما بروید؛ من آن‌ها را با آتش تیربار سرگرم می‌کنم.

لابد عراقی‌ها هم نفهمیدند که مصطفی ردانی پور شهید شده است. اسیر هم نشده بود، کسی نبود که تن به اسارت بدهد. خبر شهادت او را صدا و سیما که نگفت هیچ، مراسمی هم برای او گرفته نشد. اگر کسی هم برای مصطفی گریه کرد، در تنهایی و سکوت و خلوت بود.

تا پیروزی ما را در شکستن محاصره آبادان ببینند. صدام گفته بود اگر بخواهند به آبادان بروند باید از او اجازه بگیرند. اما حالا ما سربلند بودیم [و حصر آبادان شکسته شده بود]. خبرنگاران درخواست مصاحبه با فرمانده منطقه را داشتند. عراقی‌ها هنوز مقاومت می‌کردند. مصطفی میان بچه‌ها در حال آرپی‌جی زدن بود. از پشت خاکریز او را به خبرنگاران نشان دادم. یک بنده خدایی هم ترجمه کرد و به آن‌ها گفت: همان که لباس سبز پوشیده، فرمانده عملیات است؛ با او مصاحبه کنید، کنار تانکی که دارد می‌سوزد. برویم جلو؟! خارجی‌ها با تعجب نگاه می‌کردند، مترجم گفت: خبرنگار انگلیسی می‌گوید: سربازان شما غیر عادی‌اند. فرماندهان شما هم غیر عادی‌اند، همه چیز این جبهه عجیب و غریبه...

عبرت: بودند کسانی که مدام دم از غرب و غربی‌ها می‌زدند [نهضت آزادی‌ها] پیرو مراد و امام مردم فرمودند: هی دم از غرب می‌زنند! چقدر میان تهی شدید که می‌گویید باید احکام اسلام را با احکام غرب بسنجیم! چه غلطی است این حرف‌ها؟! من به شما اخطار می‌کنم به اسلام وفادار باشید. من در همین مدرسه، شاه را نصیحت کردم و او نشنید، شما که دیگر چیزی نیستید. عصر عاشورا من به شاه گفتم: کاری نکن که ملت تو را بیرون کند. نشنید و کاری کرد که ملت بیرونش کرد. در صحنه‌های بسیار حساس و خطرناک که خیلی‌ها کم می‌آورند، گل می‌کرد و خود را نشان می‌داد. رمز موفقیت او توسل به اهل بیت (ع) بود.

در حماسه چزابه، همه ایستاده بودند تا نتیجه کارش را ببینند. یکی از کسانی که تحت تأثیر شخصیت او در مقاومت چزابه قرار گرفته بود سرهنگ نیازی فرمانده لشکر ۹۲ زرهی ارتش بود که بعداً به شهادت رسید. صبح اول وقت به فرماندهان ستاد خود گفت: شما بروید؛ من عصر می‌آیم؛ می‌خواهم ببینم امروز این جوان چه کار می‌کند. با اشاره به آقا مصطفی که در سنگر بود، گفت: قدر این مرد را بدانید، شاید هر صد سال یک نفر مثل او پیدا شود که برای این سرزمین عزت ابدی بیاورد.

عبرت: در تصرف لانه جاسوسی بعضی از مسوولان مخالف این عمل بودند؛ می‌گفتند:

با آمریکا نمی‌شود جنگید
آمریکا در منطقه نیرو پیاده کرده است
ناوگان آمریکا آمده است

پیر و مراد و امام مردم فرمودند: آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند.

از شدت تب، لرزش به بدن او افتاده بود، عراقی‌ها هم در سینه‌کش تپه‌ای که مصطفی مدافع آن بود زمین‌گیر شده بودند. وجب به وجب. اطراف تپه در آتش می‌سوخت. مصطفی به بچه‌های باقی مانده می‌گوید: شما بروید؛ من آن‌ها را با آتش تیربار سرگرم می‌کنم. لابد عراقی‌ها هم نفهمیدند که مصطفی ردانی پور شهید شده است. اسیر هم نشده بود، کسی نبود که تن به اسارت بدهد.

خبر شهادت او را صدا و سیما که نگفت هیچ، مراسمی هم برای او گرفته نشد. اگر کسی هم برای مصطفی گریه کرد، در تنهایی و سکوت و خلوت بود.